

بررسی تفسیر آیات قضاوت حضرت داود و سلیمان علیهم السلام از دیدگاه مفسران فریقین

علیرضا رستمی هراتی*

چکیده

علیرغم اینکه در قرآن کریم در مورد جزئیات داستان و چگونگی قضاوت داود و سلیمان علیهم السلام درباره گوسفندانی که شبانه وارد مزرع ای شده و آن را تباه ساخته بودند، سخن به تفصیل نیامده است. روایات متعددی، با اختلاف در نقل، در مورد تفصیل قصه و چگونگی قضاوت حضرت داود و سلیمان علیهم السلام در تفاسیر فریقین در تفسیر این آیات حکایت شده است. از این رهگذر، اختلافها و برداشت های تفسیری متنوعی از ناحیه مفسران فریقین پدید آمده است. بنابراین نویسنده در این مقاله برآن است تا برداشت های تفسیری مفسران فریقین درباره این آیه را ارائه کرده و عواملی که موجب ارائه چنین تفسیرهای متفاوتی از آیه شریفه شده است را روشن سازد. در نتیجه این پژوهش، روشن می شود که آن دسته از روایات که حاکی از اختلاف داود و سلیمان در حکم است که همه آنها موقوف یا مقطوع بوده و به سبک داستان سرایان به جزئیات داستان توجه دارند و با آیات و روایات قطعی همخوانی ندارند، مصدری جز یهود نداشته و از جمله اسرائیلیاتی هستند که ناخواسته وارد جرگه احادیث اهل تسنن شده و در اثر غفلت، از منابع ایشان به منابع تفسیری و روایی شیعه نیز منتقل شده است، که اعتماد به آنها شایسته نیست.

واژگان کلیدی

تفسیر تطبیقی، قضاوت داود، قضاوت سلیمان.

aliamam2000@live.com

*. استادیار دانشگاه حضرت معصومه علیها السلام.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۵

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۳

طرح مسئله

خدای متعال در قرآن کریم حوادث و داستان‌هایی را به‌اجمال ذکر کرده و بدون هیچ شرح و بسطی از کنار جزئیات آنها گذشته است. از جمله این داستان‌ها و حوادث، داستان قضاوت حضرت داود و سلیمان درباره مزرعه‌ای است که گوسفندان مردی شبانه وارد آن شده و آن را تباه ساخته بودند:

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ... (انبیاء / ۷۸ و ۷۹)

روایت‌های متعددی با اختلاف در نقل از شیعه و اهل سنت درباره جزئیات و کیفیت حکم حضرت داود و سلیمان علیهم‌السلام از برخی ائمه اطهار علیهم‌السلام، صحابه و تابعان گزارش شده است. این مفسران بر پایه روایات گزارش شده تفاسیر مختلفی را در این باره ارائه داده‌اند. نویسنده در این مقاله ضمن نقل و بررسی این روایات از منابع مشهور فریقین، درصدد است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که: برداشت‌های تفسیری ارائه شده از سوی مفسران فریقین درباره این آیه چیست؟ عواملی که موجب ارائه چنین تفسیرهای متفاوتی از آیه شریفه شده است، کدامند؟ کدام تفسیر می‌تواند با واقعیت تطابق بیشتری داشته باشد؟

الف) دیدگاه مفسران اهل سنت

از منابع مختلف روایی و تفسیری مشهور اهل سنت در مجموع ۱۷ گزارش در این باره نقل شده است که به تفصیل به این ماجرا پرداخته‌اند. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷ / ۴۰ - ۳۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۴ / ۳۲۴؛ ابن‌ابی‌شبهه، ۱۴۰۹: ۷ / ۴۶۶؛ حاکم نیشابوری، بی‌تا: ۲ / ۵۸۸؛ بیهقی، بی‌تا: ۱۰ / ۱۱۹؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۲۲ / ۲۳۴؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۵ / ۳۱۱؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۵ / ۵۳؛ عبدالرزاق، ۱۴۱۰: ۳ / ۲۶؛ عبد‌الرزاق، بی‌تا: ۱۰ / ۸۱؛ ابن‌حجر، بی‌تا: ۱۳ / ۱۳۱؛ سمرقندی، بی‌تا: ۲ / ۴۳۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱ / ۳۰۸؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۶ / ۲۸۶)

بررسی سندی: از میان ۱۷ گزارش ذکر شده، دو مورد از ابن‌عباس و یک مورد از ابن‌مسعود و چهار مورد آن از شریح و یک مورد از قتاده و دو مورد از قتاده و زهری به صورت مشترک و دو مورد از مجاهد و یک مورد از مره و یک مورد از حجاج و یک مورد از ابن‌اسحاق و یک مورد از ابن‌زید و یک مورد از شخصی مجهول که از حسن سماع کرده، نقل شده است. ابن‌حزم بر سند این روایات خرده گرفته و می‌نویسد:

آنها به بعیدتر از آنچه ذکر شد، احتجاج کرده‌اند و آن، روایاتی است که ما از طریق عبید بن عمیر، زهری، مسروق و مجاهد درباره آیه شریفه «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ...»

گزارش کرده‌ایم ... این از یکی از عجایب دنیا است؛ چراکه آنچه که در آن شکی نیست، این است که بین این چند نفر (عبید بن عمیر، زهری، مسروق و مجاهد) تا حضرت سلیمان علیه السلام چه راه و فاصله وسیعی است. اگر این روایات را آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نقل می‌کردند، باز هم مرسل بودند که احتجاج به آنها روا نبود. (ابن حزم، بی‌تا: ۸ / ۱۴۶ و ۱۴۷)

محمی الدین درویش از مفسران اهل سنت این ماجرا را مسئله تاریخی همچون اصحاب کهف می‌داند و مستند به رسول خدا نمی‌داند. (درویش، ۱۴۱۵: ۶ / ۳۴۷) دروزه از دیگر مفسران اهل سنت نیز جزئیات داستان حرث و غنم را از اسرائیلیاتی دانسته که توسط اهل کتاب زمان پیامبر صلی الله علیه و آله متداول شده است. و می‌نویسد:

داستان مزرعه و گوسفند ... و این نکته که این داستان از طریق یهود در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله متداول شده را، آنچه که در تفصیل این داستان از ابن عباس روایت شده نیز تأیید می‌کند ... بنابراین، آنچه که نقل شده از داستان داود و سلیمان درباره این آیه ... مصدری ندارد جز یهود و آسفاری که در دست ایشان است. (دروزه، ۱۳۸۳: ۵ / ۲۸۰ و ۲۸۲)

به نظر می‌رسد، با توجه به مقطوع یا موقوف بودن اسناد این روایات و اینکه بیشتر از تابعان حکایت شده و هیچ‌یک از آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نشده است، بتوان گفت: رواج نقل این گزارش‌ها در زمان تابعان بوده و صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله چون امیر مؤمنان علی علیه السلام، ابی بن کعب و ... بدان نپرداخته‌اند. با صرف نظر از ضعف اسناد این روایات، به بررسی محتوا و تنوع برداشت‌های مفسران اهل سنت از این آیات پرداخته می‌شود. مفسران این طایفه با توجه به روایات متفاوتی که در این زمینه نقل شده است، در مسایل زیادی درباره این آیات اختلاف دارند. از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مراد از حرث در «فی الحرث»

برخی از گزارش‌ها مراد از حرث را کشتزار (نبت) و برخی دیگر باغ انگور (کرم) معرفی کرده‌اند. هرچند بنا به نقل طبری برخی این مقدار از اضطراب در متن را موجب ضرر نمی‌دانند. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۷ / ۳۸)

۲. حکم یا فتوا

جصاص درباره حکم یا فتوا بودن «أَذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ»؛ می‌نویسد:

برخی معتقدند هر دو پیامبر در این مسئله واحد حکم نکردند، بلکه ممکن است نظر

حضرت داود به صورت فتوا بوده باشد نه به صورت صدور حکم قضایی یا اینکه موضوع معلق به شرطی بوده که هنوز محقق نشده بود، که در این هنگام حکم قطعی به واسطه وحی بر حضرت سلیمان نازل شد و حضرت سلیمان حکم را بیان کرد و حکمی که حضرت داود می‌خواست صادر کند (و هنوز به صورت قطعی صادر نشده بود) لغو گردید. (جصاص، ۱۴۰۵: ۵ / ۵۵)

اما بیشتر مفسران اهل سنت معتقدند هر دو پیامبر حکم کردند. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۷ / ۴۵۴ و طنطاوی، بی تا: ۹ / ۲۳۵) این عربی می‌نویسد: «إِذْ يَحْكُمَانِ»، روشن می‌سازد که هر دو پیامبر حکم کردند. او این نظر که حضرت داود و سلیمان در این قضیه حکم نکردند را ضعیف شمرده و می‌نویسد:

این که برخی گفته‌اند: هر دو حکم نکردند بلکه به صورت فتوا بوده است و داود فتوا داده بود، ضعیف است؛ چراکه او پیامبر بود و فتوای او حکم است. (ابن عربی، بی تا: ۳ / ۱۲۶۷)

فخر رازی نیز معتقد است هر دو حکم کردند و حکمشان با هم اختلاف داشت و دلیل آن نیز اجماع صحابه و تابعین بر آن است؛ وی می‌افزاید:

سخن خدای متعال است: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» که پس از آن فرمود: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» که (فاء) برای تعقیب است، پس لاجرم حکم داود سابق بر این تفهیم است و آن حکم سابق یا با این تفهیم و حکم جدید یکی است که در این صورت این سخن خدا: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» لغو بود و یا با این حکم جدید اختلاف دارد، فهو المطلوب. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۲ / ۱۶۶)

بیضاوی نیز معتقد است هر دو حکم کردند و دلیل آن را نقل روایات در این زمینه می‌داند. او می‌افزاید:

اگر روایات در این زمینه نبود احتمال توافق آن دو بر یک حکم بود و «فَفَهَّمْنَاهَا» در آیه شریفه نیز به خاطر اظهار فضلی بوده که خدا در کودکی به وی کرده است نه اینکه اختصاص به سلیمان داشته باشد. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴ / ۵۷)

همان گونه که مشاهده شد، استدلال مفسران اهل سنت در سه دلیل خلاصه شد. یکم: ظاهر آیه شریفه: «إِذْ يَحْكُمَانِ». دوم: ادعای اجماع صحابه و تابعین (نقل روایات). سوم: فاء تعقیب در «فَفَهَّمْنَاهَا».

۳. ضمیر جمع در «لِحُكْمِهِمْ»

درمیان مفسران اهل سنت دو دیدگاه در این باره مطرح است. دیدگاه یکم: کسانی که ارجاع ضمیر جمع را

بررسی تفسیر آیات قضاوت حضرت داود و سلیمان علیهم‌السلام از دیدگاه مفسران فریقین □ ۸۱

به داود و سلیمان و متحاکمین (محکوم‌له و محکوم‌علیه) دانسته‌اند. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۴۵۵؛ ابن‌عاشور، بی‌تا: ۱۷ / ۸۷؛ طنطاوی، بی‌تا: ۲۳۵) دیدگاه دوم: کسانی که ارجاع ضمیر جمع را به داود و سلیمان دانسته و اقل جمع را دو نفر می‌دانند. (سیوطی و محلی، ۱۴۱۶: ۳۳۱؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ۳ / ۴۸۲؛ ملاحویش، ۱۳۸۲: ۴ / ۳۱۸؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۷ / ۹۷)

۴. اجتهاد یا نص

اختلاف دیگر در این است که اگر هر دو حکم کردند، آیا حکمشان از روی اجتهاد بوده یا به نص الهی بوده است؟ یا اینکه یکی الهام و دیگری از روی اجتهاد بوده است؟ در میان مفسران اهل سنت چهار دیدگاه در این زمینه مطرح است:

دیدگاه نخست

این دیدگاه که بیشتر مفسران اهل سنت بدان معتقدند، آن است که هر دو حکم اجتهادی بوده است، به‌عنوان نمونه: ابوحنیفان اندلسی می‌نویسد:

... پس حکمشان از روی اجتهاد بوده و این سخن جمهور اهل سنت است. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۷ / ۴۵۴؛ همچنین ر.ک: سیوطی و محلی، ۱۴۱۶: ۳۳۱؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۷ / ۹۷؛ حجازی، ۱۴۱۳: ۲ / ۵۴۶)

ابن‌عجیبه از کلماتی که در برخی روایات نقل شده است، استفاده کرده و می‌نویسد: «گفتار سلیمان علیه‌السلام: «هَذَا أَرْفَقُ»، و: «أَرِي أَنْ تَدْفَع...» تا پایان آیه، صراحت دارد در اینکه احکام آنها از طریق وحی نبوده است. (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ۴۸۲) مراغی نیز می‌نویسد: «اگر حکمشان با وحی بود، امکان تغییرش نبود» (مراغی، بی‌تا: ۱۷ / ۵۸) ملاحویش آل‌غازی نیز می‌نویسد:

اگر حکم آنها با نص بود، جایز نبود بر سلیمان که بر داود اعتراض نماید یا اینکه داود از حکم اولی خود بازگردد. (ملاحویش، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

ابن‌عاشور، صدور دو حکم متفاوت از دو حاکم در قضیه واحد و زمان واحد، را دلیل بر وحیانی نبودن هر دو حکم دانسته است و می‌نویسد: «هر دو حکم از راه علمی بود که خدا به داود و سلیمان داده بود.» (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۸۵) طنطاوی برای اثبات مدعای خود این‌گونه استدلال می‌کند: «اگر اجتهادی نبود با هم اختلاف پیدا نمی‌کردند.» (طنطاوی، بی‌تا: ۲۳۵)

دیدگاه دوم

برخی از مفسران اهل سنت گرچه معتقدند: حکم حضرت داود و سلیمان از روی اجتهاد بوده اما حکم حضرت سلیمان از جهت الهام و فهم عمیقی از سوی خدا بود (الهامی غیر تشریحی) که سبب شد در مقدمات اجتهادش خطا نکند. (سمرقندی، بی تا: ۲ / ۴۳۴) اسفراینی نیز فهم سلیمان را الهام دانسته و «فهمناها» را این گونه تفسیر می کند: «پس الهام دادیم آن قصه را به سلیمان» (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۴۲۱) ابن عاشور می نویسد:

پس معنای سخن خدای متعال: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» این است که خدا وجه دیگری از قضاوت در مسئله که ارجح است، به او الهام کرد و این اقتضاء صیغه تفهیم است که از صیغه إفهام بیشتر مطلب را می رساند، پس دلالت دارد بر اینکه فهم سلیمان در این مسئله عمیق تر بوده است. (ابن عاشور، بی تا: ۸۵)

عبدالکریم خطیب می نویسد:

اما این سخن خدا «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» اشاره است به اینکه سلیمان آن کسی بود که صورت درست مسئله را آموخت و رأی صحیح را داد و این با فهمی بود که خدا به او عطا کرده بود. (خطیب، بی تا: ۹ / ۹۲۴)

ملاحویش آل غازی نیز ضمن نقل نظر کسانی که معتقدند: اجتهاد بر انبیاء جایز نیست و حکم هر دو پیامبر با نص بوده است، آن را مردود شمرده و در پاسخ می نویسد:

این سخن اشکالات زیادی دارد، افزون بر اینکه این سخن موجب اعتقاد به عدم جواز اجتهاد برای انبیاء می شود، که درست نیست؛ چراکه سلیمان هنوز پیامبر نشده بود تا وحی تشریحی بر او نازل شود، پس این سخن خدای متعال «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» یعنی حکم مسئله را از طریق الهام به او آموخت. (ملاحویش، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

دیدگاه سوم

این دیدگاه به فخر رازی اختصاص دارد که هر دو وجه (اجتهاد و نص) را جایز دانسته است و برای هر یک استدلال می کند. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۴)

دیدگاه چهارم

برخی نیز صدور حکم حضرت داود و سلیمان از روی اجتهاد را با تردید بیان کرده یا آن را بر اساس وحی

بررسی تفسیر آیات قضاوت حضرت داود و سلیمان علیهم السلام از دیدگاه مفسران فریقین □ ۸۳

الهی دانسته‌اند، به‌عنوان مثال: بیضاوی از واژه «لعل» استفاده کرده و می‌نویسد: «شاید آن دو از روی اجتهاد حکم کرده باشند.» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۵۷) غزالی نیز اجتهادی بودن حکم داود و سلیمان را مورد تردید قرار داده و آن را نفی می‌کند. وی می‌نویسد:

دلالت آیه بر نقیض آنچه بدان معتقد شدند سزاوارتر است؛ چراکه خدای متعال می‌فرماید: هر دو را حکمت و علم عطا نمودیم. (غزالی، ۱۴۱۷: ۳۵۹)

فخر رازی، از جبابی نقل کرده است: که جبابی چون اجتهاد برای انبیاء را جایز نمی‌داند، معتقد به وحیانی بودن حکم هر دو پیامبر شده است یا حداقل در این قضاوت، حکم داود و سلیمان را اجتهادی نمی‌داند. فخر رازی، چهار دلیل از جبابی برای عدم جواز اجتهاد برای انبیاء را نقل کرده است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۶) زمخشری نیز حکم هر دو را وحی الهی دانسته و می‌نویسد:

اگر بگوییم: آیا حکم آن دو به اجتهاد بوده است یا با وحی الهی؟ می‌گوییم: هر دو با وحی الهی حکم کرده‌اند. جز آنکه حکم داود با حکم سلیمان نسخ شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۸۲)

ابن کثیر نیز انبیاء را مصون از خطا دانسته و می‌نویسد:

این از عقایدی است که هیچ اختلافی درباره آن در میان دانشمندان محقق از گذشته تا کنون نیست. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۵ / ۳۱۳)

۵. خطای داود علیه السلام

مفسران معتقد به این نظر سه دیدگاه را در این باره ارائه داده‌اند:

دیدگاه نخست

مفسرانی که با توجه به مفهوم مخالف «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» حکم حضرت داود را خطا پنداشته‌اند، به‌عنوان مثال: جصاص ضمن نقل اختلاف مفسران در این مسئله، می‌نویسد:

کسانی که می‌گویند حکم حق در یکی از احکام مجتهدان است، پنداشته‌اند چون خدای متعال فرمود: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»؛ و اختصاص داد فهم را به سلیمان، دلالت دارد بر اینکه برخلاف داود حضرت سلیمان در نزد خدا حکمش مصیب با حق بود؛ چراکه اگر حق در هر دو حکم بود، تخصیص فهم به سلیمان معنایی نداشت. (جصاص، ۱۴۰۵: ۵۵)

بیضاوی نیز اگر چه حکم هر دو را با تردید از روی اجتهاد دانسته است اما وی هر مجتهدی را مصیب نمی‌داند و خطای داود علیه السلام را در این ماجرا تلقی به قبول کرده است. گرچه در نهایت پذیرش خطا درباره حضرت داود را نیز با وجود احتمال توافق داود و سلیمان بر حکم، تضعیف می‌کند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۵۷) ابن‌عجیبه و زحیلی معتقدند:

سلیمان فقط حکم صحیح را بیان کرده و داود خطا کرده است. (ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ۴۸۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۹۹)

دیدگاه دوم

مفسرانی که از «وَكَلَّاءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» صحت هر دو حکم را برداشت کرده‌اند، به‌عنوان مثال: جصاص در این باره، می‌نویسد: «تخصیص فهم به سلیمان بر خطای داود دلالت ندارد.» (جصاص، ۱۴۰۵: ۵۵) ابن‌عربی نیز صحت هر دو حکم را نتیجه گرفته و براساس آن معتقد شده که همه اقوال مجتهدان در صورت اختلاف در فروع، حق است. (ابن‌عربی، بی‌تا: ۱۲۷۰) ابوحیان‌اندلسی نیز معتقد است که هر دو حکم صحیح بوده است. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۴۵۵) ابن‌عاشور علی‌رغم اینکه آیه مورد بحث را درباره معذور بودن مجتهد در صورت خطا، دانسته است، معتقد به صحیح بودن هر دو حکم است و می‌نویسد:

جمله «وَكَلَّاءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» در انتها آمده است تا توهم اینکه حکم داود خطا یا جور بوده را دفع نماید. بله البته حکم سلیمان به صواب نزدیک‌تر بوده است. (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۸۶ و ۸۷؛ طنطاوی، بی‌تا: ۲۳۵)

دیدگاه سوم

این دیدگاه به فخر رازی اختصاص دارد. فخر رازی نیز ضمن نقل هر دو نظر و استدلال هر گروه بر مصیب یا مخطیء بودن داود علیه السلام معتقد است: استدلال هر دو گروه بر این منظور ضعیف است؛ چراکه قرآن کریم نه مراد از «فَفَهَّمْنَاهَا» را مشخص کرده است و نه مراد از «حُكْمًا وَعِلْمًا» را. از این رو نمی‌توان خطای داود یا مصیب بودن آنها را نتیجه گرفت. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۷)

۶. جواز اجتهاد سایر دانشمندان

همان‌طور که ملاحظه شد، بیشتر مفسران اهل سنت قائل به اجتهاد داود و سلیمان هستند. ایشان، چه معتقدان به خطای داود و چه معتقدان به مصیب بودن وی، خواسته‌اند تا جواز اجتهاد برای سایرین را نتیجه بگیرند. البته کسانی که معتقد به خطای داود شدند، معذور بودن مجتهد در صورت خطا را نیز

نتیجه گرفته‌اند. (اسفرائینی، ۱۳۷۵: ۱۴۲۱؛ ابن عجبیه، ۱۴۱۹: ۴۸۳؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۸۷؛ همچنین ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱، ۳۰۹ و ۳۱۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۹ و ۷۲ و ۷۳؛ ملاحویش، ۱۳۸۲: ۳۱۹؛ خطیب، بی‌تا: ۹۲۴؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۹۹)

براساس بررسی نگارنده از گزارش‌های به‌دست رسیده، نخستین کسی که از آیه شریفه جواز اجتهاد سایرین را نتیجه گرفته و آنها را در صورت خطا معذور دانسته، حسن بصری است. در گزارشی از حسن بصری می‌خوانیم که: او هنگامی که ایاس بن معاویه مسند قضا را پذیرفته بود به ملاقاتش رفت و مشاهده کرد که ایاس گریه می‌کند. از او دلیل گریه‌اش را پرسید. وی پاسخ داد که روایاتی را در دست دارد مبنی بر این که قاضیان سه دسته‌اند، که دو دسته آنها در آتش و یک دسته در بهشت هستند. دسته نخست: کسی که اجتهاد کند و خطا کند، در آتش است. دسته دوم: کسی که براساس هوای نفس حکم کند، در آتش است و دسته سوم: کسی که اجتهاد کند و به درستی حکم کند، او در بهشت است. حسن در پاسخ ایاس گفت: در قصه‌ای که خدای متعال از حضرت داود و سلیمان حکایت کرده مطلبی است بر خلاف آن چه تو گفتی و سپس این آیه شریفه را قرائت کرد: «إِذْ يَخْجَمَانِ فِي الْحَرْثِ... وَكَلَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» چرا که حضرت سلیمان را ستوده است اما حضرت داود را مذمت نکرده است. (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۵۶) از سخن حسن بصری این‌گونه برمی‌آید که وی معتقد است:

حضرت داود و سلیمان، هر دو در مورد یک موضوع اجتهاد کرده و حکم داده‌اند و حضرت داود خطا کرده است. اما چون براساس اجتهادش بوده، خدای متعال نه تنها وی را تخطئه نکرده بلکه هر دو را ستوده است. بسیاری از مفسران اهل سنت سخن حسن بصری را در تفسیر این آیه شریفه گزارش کرده و به‌مضمون آن معتقد شده‌اند. (به‌عنوان نمونه ر.ک: ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۸ / ۲۴۸۵؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳۱۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۴ / ۳۲۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۷ / ۲۱۰؛ دروزه، ۱۳۸۳: ۲۸۱؛ ملاحویش، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

سمرقندی درباره این آیه از حسن بصری این‌گونه گزارش کرده است:

از حسن بصری روایت شده که گفت: اگر این آیه نبود، احدی از ما جرأت نمی‌کرد تا در حوادث فتوا دهد. (سمرقندی، بی‌تا: ۴۳۴)

به‌نظر می‌رسد سخن حسن بصری درباره این آیه، پایه و اساس تفسیر بیشتر مفسران اهل سنت از این آیه شریفه شده است. اما براساس بررسی نگارنده، نخستین مفسری که سخن حسن بصری را گزارش کرده و براساس آن به تفسیر این آیه شریفه پرداخته، محمد بن ادریس شافعی است. (شافعی، بی‌تا: ۲ / ۱۲۲ و ۱۲۳؛ الامّ، ۱۴۰۳: ۷ / ۹۹) شافعی بعد از نقل سخن حسن بصری، سخنی از عمرو بن عاص و

أبوهریره در مورد پاداش اجتهاد حتی در صورت خطای او نقل می‌کند و از آیه شریفه این‌گونه نتیجه می‌گیرد که (همان‌گونه که حضرت داود علیه السلام علی‌رغم خطای در حکم، شایسته ثنای الهی شد) در صورت خطای سایر مجتهدان در حکم؛ نه‌تنها عقابی در کار نیست بلکه به‌خاطر اجتهاد و قصد صواب شایسته تقدیر نیز هستند. (همان) بخاری نیز بعد از شافعی سخن حسن بصری را در صحیحش ذکر کرده است (بخاری، ۱۴۰۱: ۸ / ۱۱۱) اما دیگر نویسندگان جوامع حدیثی متقدم اهل سنت آن را ذکر نکرده‌اند.

نقد دیدگاه مفسران اهل سنت

در نقد شافعی، بخاری و سایر مفسرانی که این برداشت را کرده‌اند، می‌توان گفت:

۱. خبری که از حسن بصری نقل شده، در صورت صحت انتساب به او، برداشت شخصی او است و روایت متصل به پیامبر گرامی اسلام نیست و چه‌بسا او در برداشت خود اشتباه کرده باشد؛ چراکه در تأیید سخن ایاس بن معاویه روایات متعددی را دانشمندان اهل سنت چون أبوداود، ترمذی، ابن‌ماجه، حاکم، ذهبی، طبرانی، أبو یعلی و هیثمی گزارش کرده‌اند. (مزی، ۱۴۰۵: ۳ / ۷۴۲)

۲. ظاهر آیه «إِذْ يَخُكُّمَانِ» به‌صورت فعل مضارع استمرار در زمان حکم را می‌رساند، چه‌بسا به‌صورت تشاور یا مباحثه بوده باشد و در نهایت هر دو بر سر یک حکم اتفاق کرده باشند، آن‌چنان‌که در برخی روایات شیعه آمده است.

۳. در عنوان چهارم نیز بیان شد، برخی از دانشمندان اهل سنت چون زمخشری و غزالی اجتهادی بودن حکم حضرت سلیمان و داود را نپذیرفتند. و معتقدند نه تنها در آیه دلیلی بر اجتهادی بودن آن نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد.

۴. در عنوان پنجم نیز بیان شد که برخی از مفسرانی که اجتهاد حضرت داود را پذیرفته‌اند از اساس خطای او را رد کرده و نپذیرفته‌اند و این با برداشتی که حسن بصری از آیه ارائه کرده است مبنی بر خطای داود و نادیده انگاشتن خطای او از سوی خدا، منافات دارد.

۵. بر فرض که حضرت داود اجتهاد کرده و خطا کرده است و خدای متعال خطای او را نادیده انگاشته است. از کجای آیه می‌توان برداشت کرد که آنچه برای ایشان جایز بوده برای دیگران نیز جایز است؟ آیا دیگران نیز مانند حضرت داود و سلیمان از سوی خدای متعال حکم و علم یافته‌اند؟ و در حکمت و علم در ردیف حکمت و علم داود و سلیمان علیهما السلام قرار گرفته‌اند؟ غزالی در این باره می‌نویسد:

امکان دارد آنها اجازه داشتند تا در حکمشان اجتهاد نمایند، ... اما باید توجه داشت که نزول وحی بر حضرت سلیمان علیه السلام بوده که آن را متعین ساخته؛ ... حکم به تسلیم گله

به صاحبان کشتزار تا از منافع آن برای یکسال کامل بهره ببرند ... مطلبی نیست که با اجتهاد به دست آید و تنها آن را علام الغیوب می‌داند. (غزالی، ۱۴۱۷: ۳۵۹)

۶. برخی از مفسران، اجتهاد برای انبیاء را از اساس جایز نمی‌دانند. همان‌گونه که فخر رازی دیدگاه جایی را نقل کرده و شش دلیل برای عدم جواز اجتهاد برای انبیاء اقامه کرده است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۴ و ۱۶۵)

۷. اگر آیه شریفه براساس این‌گونه روایات تفسیر شود، چاره‌ای نیست جز این که حکم حضرت سلیمان را نیز در چنین حوادثی، حکم‌الله در میان امت رسول‌الله دانست و بدان فتوی داد. این در حالی است که حتی خود شافعی که نخستین ناقل سخن حسن بصری در تفسیر این آیه شریفه است، بدان فتوا نداده است. ابن حزم با درک صحیح این مسئله در این باره می‌نویسد:

بر فرض صحت روایات، خود اینها نخستین مخالفان چنین حکمی هستند؛ چراکه آنها به چنین حکمی حکم نمی‌کنند، ... تعجب دیگر از شافعی این است که او مراسیل را حجت نمی‌داند، اما اینجا با روایت مرسلی که از اساس صحیح نیست، اموال را مباح ساخته است. (ابن حزم اندلسی، بی‌تا: ۸ / ۱۴۶ و ۱۴۷)

۸. بدیهی است که قرآن کریم سخنی از کیفیت حکم داود و سلیمان نگفته است. به نظر می‌رسد در این‌گونه داستان‌ها که قرآن کریم به صورت اجمال بدان پرداخته و شرح و بسطی بدان‌ها نداده است، روایاتی که بیش از حد به تفصیل و جزئیات داستان پرداخته‌اند، این احتمال وجود دارد که از اسرائیلیاتی باشد که ناخواسته وارد احادیث شده‌اند و تنها زمانی می‌توانند مورد استناد قرار بگیرند که از صحت آنها اطمینان یافته و با آیات قرآن و روایات قطعی دیگر موافق باشند. ابن عربی در این باره می‌نویسد:

آنچه از روایات ورود شبانه گوسفندان به زراعت و قضاوت داود و سلیمان نقل شده است اگر موافق ظاهر قرآن باشد، صحیح است و آنچه که مخالف قرآن است، باطل و از اسرائیلیات است و آنچه ذکری از آن نشده، تنها احتمالات است که خدا به آن آگاه‌تر است. (ابن عربی، بی‌تا: ۱۲۶۶)

پیش از این بیان شد که دروزه از مفسران اهل سنت جزئیات داستان حرث و غنم را از اسرائیلیاتی دانسته که توسط اهل کتاب زمان پیامبر صلی الله علیه و آله متداول شده است (دروزه، ۱۳۸۳: ۲۸۰ و ۲۸۲) از این رو به نظر می‌رسد که صحیح نباشد چنین روایاتی را پایه و اساس تفسیر این آیه شریفه قرار داد و براساس آن سایر عقاید خود چون جواز اجتهاد انبیاء و سایرین از دانشمندان معمولی و معذور بودن مجتهدان آنها در صورت خطا را نتیجه گرفت.

ب) دیدگاه مفسران شیعه

داستان قضاوت حضرت داود و سلیمان در تفاسیر شیعه نیز با نقل یکسانی گزارش نشده است، به عنوان مثال علی بن ابراهیم قمی این گونه گزارش کرده است:

... صاحب تاک به دادخواهی نزد داود آمد. پس حضرت داود گفت: بروید نزد سلیمان تا در میان شما حکم کند. پس وقتی نزد او رفتند، حضرت سلیمان گفت: اگر گوسفندان اصل و فرع را خورده‌اند، پس بر صاحب گوسفندان است تا گوسفندان و آنچه در شکم دارند را به صاحب تاک بدهد، اما اگر فقط فرع را خورده‌اند، بدون اصل درختان، پس فرزندان گوسفندان به صاحب تاک داده می‌شود و این حکم داود هم بود. اما خواست تا به بنی اسرائیل بشناساند که سلیمان وصی او است. آنها در حکم اختلاف نداشتند؛ چراکه اگر اختلاف می‌داشتند، بی‌تردید باید می‌گفت: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ».

(قمی، ۱۳۶۷: ۲ / ۷۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۹)

براساس این گزارش، همان گونه که شریف لاهیجی نیز اشاره کرده است، دیگر مجالی برای بحث از اختلاف داود و سلیمان در حکم و قضاوت و اجتهاد آنها یا یکی از آن دو باقی نمی‌ماند؛ چراکه هر دو به حکم الهی یک حکم کرده‌اند. (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۳ / ۱۳۶)

اما در برخی تفاسیر روایی شیعه، داستان به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است که حکایت از اختلاف ابتدایی داود و سلیمان در حکم دارد و مطابق است با آنچه مفسران اهل سنت از ابن مسعود نقل کرده‌اند. چه بسا این مطابقت با گزارش اهل سنت، سبب شود تا این روایت در مظان منتقله بودن قرار گیرد، به عنوان مثال شیخ طوسی^(ع) در تفسیر خود با عبارت «قیل» ماجرا را این گونه گزارش کرده است:

وقیل: همانا داود حکم کرد به اینکه گوسفندان برای صاحب تاک باشد. پس سلیمان گفت: ای پیامبر خدا حکم را تغییر بده ... «ذکره ابن مسعود - و هو المروى عن ابی جعفر و ابی عبدالله». (طوسی، بی تا: ۷ / ۲۶۸)

این روایت را طبرسی نیز با اعتماد بر تبیان شیخ طوسی نقل کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷ / ۱۰۳) و فیض کاشانی نیز از مجمع البیان گزارش کرده است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۹) ابتدا باید توجه داشت که نقل گزارش با عبارت «قیل» چه بسا حاکی از این است که شیخ طوسی^(ع) این گونه روایات را خالی از ضعف نمی‌داند و نمی‌تواند به آنها اعتماد کامل داشته باشد؛ چه بسا مصدر عامه این روایت، سبب شده شیخ طوسی این روایت را با لفظ «قیل» بیان کند و چه بسا مراد از ابوجعفر در عبارت وی «و هو المروى»

عن ابی جعفر» نیز ابوجعفر طبری بوده باشد که عین این روایت را از ابن مسعود نقل کرده است، از این رو به نظر می‌رسد همان‌گونه که سید مرتضی عسکری معتقد است که برخی از روایاتی که شیخ طوسی در تفسیر تبیان آورده است از روایات مکتب خلفا است، این روایت نیز از جمله روایات منتقله‌ای باشد که از مصادر تفسیری عامه به تفسیر ایشان وارد شده است. (عسکری، ۱۳۸۶: ۳ / ۳۶۰؛ مؤدب و اویسی، ۱۳۹۵: ۱۱۶ - ۸۹) شیخ طوسی پس از نقل این ماجرا اجتهادی بودن حکم داود و سلیمان را مردود شمرده و در رد آن این‌گونه استدلال می‌کند:

یکم: اجتهاد بر انبیاء جایز نیست ... علاوه بر اینکه در نزد ما عمل به ظن برای امت نیز جایز نیست. دوم: این سخن خدای متعال: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» ... وحیانی بودن این حکم را تقویت می‌کند. سوم: اینکه خبر خدای متعال به اینکه هر دو را حکم و علم عطا کردیم، دلالت بر وحی الهی بودن حکم داود دارد. (طوسی، بی تا: ۲۶۸ / ۷)

ابوالفتوح رازی نیز پاسخ کسانی را که معتقد به اجتهاد داود و سلیمان بودند را مانند شیخ طوسی داده است و البته پنج دلیل دیگر بر آن افزوده است. یکم: با توجه به نص قرآن مبنی بر «فَفَهَّمْنَاهَا» چنین کسی ایمن از خطا است و میان چنین الهامی و وحی نص، فرقی نیست. دوم: اگر ایشان موکول و مکلف بر اجتهاد خود بودند، پس وحی به چه کارشان می‌آید؟ در این صورت وحی کار لغوی می‌شد. سوم: حکم حضرت داود و سلیمان در ظاهر متفاوت بود نه در واقع؛ چراکه حضرت داود به اندازه قیمت زرع تلف شده گوسفند به او داد و حضرت سلیمان هم همان مقدار را به صورت اقساطی به صاحب زرع داد که در مدت یکسال استیفاء نماید، بنابراین از اساس تفاوت ماهوی بین حکم داود و سلیمان علیهم السلام نیست. چهارم: بعید نیست که داود براساس حکمی که در شریعت او تا آن زمان بود، حکم کرده باشد و بعد از وحی به سلیمان و تشریح حکم جدید، حکم سابق منسوخ شده باشد. پنجم: در برخی روایات آمده است که حضرت داود چند پسر داشت و می‌خواست تا بداند خلیفه پس از او کیست؟ و از خدا درخواست کرد تا برایش روشن کند. خدای متعال نیز از این راه وصی و جانشین او را تعیین کرد. (رازی، ۱۴۰۸: ۱۳ / ۲۵۲ و ۲۵۳)

طبرسی نیز آنچه شیخ طوسی در نقل داستان و رد بر قائلان به اجتهادی بودن حکم داود علیه السلام ذکر کرده بود را در تفسیر خود بیان کرده و افزوده است:

اگر اجتهاد بر نبی جایز باشد، بی تردید بر دیگر مجتهدان جایز است با او مخالفت کنند. همان‌گونه که جایز است برای دیگر مجتهدان اینکه با یکدیگر مخالفت کنند. این در حالی است که مخالفت با انبیاء کفر است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹۲)

ابن شهر آشوب نیز دلیل پنجم رازی یعنی: امتحان فرزندان جهت شناساندن وصی را ذکر کرده است و می‌نویسد:

حکم آن دو یکی بود الا اینکه داود علیه السلام امر کرد به سلیمان علیه السلام تا حکم را بیان کند، تا از این طریق بنی اسرائیل جانشین حضرت داود علیه السلام را بشناسند. (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۴۹)

فتح‌الله کاشانی نیز داستان ورود گوسفندان به مزرعه همسایه و حکم حضرت داود و سلیمان و امتحان حضرت داود فرزندان خود را جهت شناساندن وصی خود، با تفصیل و بیان جزئیات بیشتر ذکر کرده و هر آنچه شیخ طوسی و ابوالفتوح رازی و طبرسی در رد اجتهادی بودن حکم داود و سلیمان ذکر کرده بودند را بیان کرده و افزوده است:

در اجتهاد خطا ممکن است. در صورتی که اجتهاد بر انبیاء جایز باشد، لازم می‌آید امکان وقوع خطا در قول انبیا و این مستلزم عدم وثوق بر قول ایشان است، پس اجتهاد بر آنها جایز نیست. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۶ / ۸۵ - ۸۳)

بحرانی و حویزی نیز در تفسیرهای خود افزون بر روایت علی بن ابراهیم قمی و روایتی که شیخ طوسی و طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده بودند؛ چند روایت دیگر نیز در این باره ذکر کرده‌اند:

یکم: بحرانی از کتاب *المحاسن* أحمد بن محمد بن خالد برقی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است و آن را علی بن جمعه حویزی در تفسیرش از کتاب *من لا یحضره الفقیه* شیخ صدوق از جمیل بن دراج از زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. در این بیان امام باقر علیه السلام آمده است: که آنها با هم مباحثه می‌کردند و هنوز حکم نکرده بودند که در این هنگام، حکم صحیح به وسیله وحی بر حضرت سلیمان نازل شد. این روایت تایید می‌کند مضمون روایت علی بن ابراهیم قمی را مبنی بر اینکه حضرت داود و سلیمان اختلاف در حکم نداشتند بلکه هر دو (پس از مباحثه و مشورت با یکدیگر) یک حکم دادند، که همان وحی الهی بود. (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۸۳۰؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۱ - ۴۴۳؛ برقی، ۱۳۷۰: ۱ / ۲۷۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۹)

دوم: روایاتی که از کتاب *الکافی* نقل کرده‌اند. یکی اینکه: معلی ابی عثمان، از ابی بصیر نقل می‌کند که گفت:

از امام صادق علیه السلام درباره کلام خدای عزوجل: «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ...» پرسیدم. ایشان فرمود: «نفش» تنها در شب است و بر صاحب مزرعه است تا در روز از مزرعه‌اش مواظبت کند و

در روز بر صاحب گله مواظبت مزرعه لازم نیست و آنچه در روز تباه سازد از کشت مزرعه بر او غرامتی نیست ولی بر او لازم است تا در شب گله‌اش را از مزرعه مردم حفظ کند. پس آنچه را گله در شب تباه سازد او ضامن است و این همان «نفش» است و داود علیه السلام حکم کرد به نفع کسی که مزرعه‌اش خراب شده بود تا گوسفندان را به عنوان غرامت بردارد. اما سلیمان علیه السلام حکم کرد تا منافع گوسفندان برای یک سال به صاحب کشت داده شود. (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۸۳۰؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۳ - ۴۴۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۵ / ۳۰۱)

در این روایت سخنی از حکم انبیاء سابق و اینکه داود بر اساس آن حکم کرده باشد، نیامده است. روایت دیگر از ابن مسکان، از ابی بصیر است، که می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ...» پرسیدم که آیا زمانی که آن دو حکم کردند درباره کشتزار، قضیه واحدی بود؟ حضرت پاسخ داد:

... حضرت داود مطابق حکمی که حق تعالی بر انبیاء سابق وحی کرده بود، حکم کرد. در این هنگام وحی بر حضرت سلیمان نازل شد که هر گله‌ای که شبانه کشتزاری را تباه نماید، غرامتی که باید به صاحب کشت بدهد تنها منافع آن گوسفندان است و بعد از این، حکم قبلی لغو و حکم حضرت سلیمان سنت شد و این است کلام خدا که فرمود: «وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» پس حکم هر یک از آن دو بر اساس حکم الله عزوجل بود. (بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۸۳۱؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۳ - ۴۴۱؛ کلینی، ۱۳۶۷: ۵ / ۳۰۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۸)

مضمون این روایت به روایت قبلی نزدیک است. با این تفاوت که در این روایت حکم انبیاء سابق و اینکه داود بر اساس آن حکم کرده، ذکر شده است.

حویزی در تفسیر خود سه روایت دیگر را نیز نقل کرده که بحرانی آنها را گزارش نکرده است. ۱. از اصول کافی گزارش شده است: از اباعبدالله علیه السلام که فرمود:

امامت عهدی است از جانب خدای تعالی برای جمعی که نام‌های آنها در علم الهی مقرر است و حق تعالی به داود وحی فرستاد که یکی از فرزندان خود را وصی و قائم مقام خودگردان، زیرا که در علم من قرار یافته که هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانم مگر آنکه وصی او از اهل بیت او باشد ... پس وحی به داود آمد که حکم در این مسئله آن است که سلیمان کرد «یا داود ارددت امرأ و اردنا امرأ» یعنی ای داود تو خواستی که غیر سلیمان را وصی خودگردانی و ما خواستیم که سلیمان وصی تو باشد و چنین می‌باید که به حیز ظهور آید. (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۴ - ۴۴۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۸)

این روایت را شریف لاهیجی نیز از اصول کافی در تفسیر خود گزارش کرده است. (شریف لاهیجی،

۱۳۷۳: ۱۳۶)

۲. وشاء از احمد بن عمر حلبی روایت کرده که گفت: از ابوالحسن علیه السلام از سخن الله عزوجل سؤال کردم: «وَدَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ...» فرمود: حکم داود، خود گوسفندان به عنوان تاوان بود و آنچه که خدا عزوجل تفهیم کرد به سلیمان این بود که حکم کند برای صاحب مزرعه به شیر و پشم گوسفندان در یک سال. (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۴۴۴ - ۴۴۱: فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۴۹)

۳. روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله که سلیمان حکم کرد به وجوب حفظ حیوانات توسط صاحبانشان در شب و حفظ مزارع توسط صاحبانشان در روز. (همان) براساس این روایت نیز، حضرت داود و سلیمان در اصل حکم (ضمان صاحب گله نسبت به زراعتی که از صاحب زرع تلف کرده است)، اختلافی نداشتند. به خوبی روشن است که روایات نقل شده در تفاسیر شیعه نیز از اختلاف در نقل مصون نیست. هرچند برخی از ایشان با الفاظ و عبارتهای حاکی از ضعف و عدم اعتماد کامل «قیل» از آنها یاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد بتوان گفت: روایاتی که به تفصیل به جزئیات داستان پرداخته‌اند و به سبک داستان‌سرایان شرح و بسط بیشتری نسبت به ماجرا داشته‌اند، از اعتبار و وثاقت کمتری برخوردارند؛ چراکه محتمل است از روایات عامه و یا از اسرائیلیاتی باشند که ناخواسته وارد در جرگه احادیث شیعه شده‌اند. در این باره سید مرتضی عسکری معتقد است:

برخی از روایاتی که شیخ طوسی در تفسیر تیان آورده است از روایات مکتب خلفا است. این روایات از تفسیر او به تفسیر ابوالفتح رازی و از آن به تفسیر گازر و سپس تفسیر کاشانی سرایت کرده است. (عسکری، ۱۳۸۶: ۳ / ۳۶۰)

از این رو به نظر می‌رسد در میان روایات شیعه، آنچه که علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است (بدون اینکه به تفصیل به جزئیات داستان بپردازد) مبنی بر اینکه آنها با هم مباحثه و مناظره می‌کردند و هنوز حکم نکرده بودند، با ظاهر آیات موافقت بیشتری دارد. افزون بر آنکه «اذیحکمان» ظهور در استمرار در زمان حکم دارد. در این باره سید محمدحسین طباطبایی معتقد است:

«اذیحکمان» حکایت حال گذشته است و تأیید این است که آن دو درباره آن پیشامد مشورت می‌کردند و یا مناظره و بحث می‌نمودند و می‌رساند که حکم کردنشان تدریجی بوده و در زمان بعد نیز ادامه داشته و طوری بوده که وقتی تمام می‌شده یک حکم

صدور می‌یافته و گرنه جا داشت بفرماید: «اذ حکما» ... و نیز ظاهر آیه «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» این است که ضمیر جمع در «حکمه» به انبیا برگردد و در کلام خدای تعالی مکرر آمده که خدا به انبیا حکم داده ... پس صحیح همین است که حکم، حکم واحدی است و آن هم حکم انبیا است و آن حکم ظاهراً این است که صاحب گوسفند نسبت به مالی که گوسفندانش از صاحب زرع تلف کرده‌اند، ضامن است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۱۳ - ۳۱۰)

بر خلاف شریف لاهیجی که «اذ یحکمان» را به معنای ماضی گرفته و از ظاهر آیه استفاده کرده است که: «حکمه» از سلیمان و هم از داود ناشی شده و حکمین مختلفین بودند. (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۱۳۶ و ۱۳۴)

سید محمدحسین طباطبایی از سیاق استفاده می‌کند که آیه درباره واقعه‌ای بوده که میان دو نفر رخ داده، ... و در یک واقعه معنا ندارد دو حاکم حکم کنند و حکم هر یک هم مستقل از دیگری باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۱) سید محمدحسین طباطبایی در ردّ اختلاف در اصل حکم داود و سلیمان و یا اجتهادی بودن آن می‌افزاید:

حکم‌ها مختلف بودند، دو احتمال دارد. احتمال نخست اینکه: حکم هر دو حکم واقعی بوده، ... باید می‌فرمود: «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمَا شَاهِدِينَ - و ما به حکم آن و حکم این شاهد بودیم» تا تعدد و تباین را برساند، نه اینکه بفرماید «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ» چون این عبارت وحدت حکم را می‌رساند. پس ظاهر جملات آیه با آن مساعدت ندارد. افزون بر این شاهد بودن خدا بر حکم آن دو، می‌فهماند که هر دو از خطا مصون بوده‌اند و اگر داود به حکم منسوخ حکم کرده باشد در خطا بوده است و با جمله بعدی هم که می‌فرماید: «و ما به هر یک از آنان حکم و علم داده بودیم» نمی‌سازد؛ چون این آیه دلالت می‌کند بر تأیید و ظاهر در مدح است. احتمال دوم اینکه: هر دو حکم اجتهادی خود آنان بوده، نه حکم واقعی الهی ... این احتمالی است بعیدتر از احتمال نخست، برای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» یعنی علم به حکم الله واقعی را به سلیمان هم آموختیم، و این تعبیر با حکم اجتهادی که ظنی نیست نمی‌سازد. به علاوه، با اینکه فرمود: «و به هر یک حکم و علم دادیم» نیز سازگار نیست، چون این تعبیر به ما می‌فهماند که حکم داود هم حکمی علمی بوده، نه حکمی ظنی و اگر جمله مذکور شامل حکم داود، در این واقعه نمی‌شد، جا نداشت این جمله را در اینجا ایراد فرماید.

افزون بر آن جمله «وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» اشعار و بلکه دلالت دارد بر اینکه حکم، حکم واحدی و مصون از خطا بوده است. با این حال دیگر جز این باقی نمی‌ماند که حکم سلیمان و داود حکم واحدی بوده، که در کیفیت اجرایش اختلاف شده و حکم سلیمان سبک‌تر و سازگارتر بوده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۱)

نتیجه

در این مقاله به روشنی بیان شد که بیشتر مفسران اهل سنت با استناد به روایاتی که به هیچ وجه مستند به رسول خدا ﷺ نیستند و بر پایه سخن منسوب به حسن بصری درباره قضاوت حضرت داود ﷺ، این آیه را اصل و پایه در جواز اجتهاد برای انبیاء قرار داده و از آن خطای حضرت داود ﷺ را نتیجه گرفته‌اند و براساس آن معتقد شده‌اند که نه تنها اجتهاد برای سایر دانشمندان نیز جایز است، بلکه در صورت خطا نیز معذورند. همان گونه که خدای متعال، داود ﷺ را بر خطایش نکوهش نکرد. این در حالی است که نه تنها ظاهر این آیات به هیچ وجه بر آنچه که ایشان بیان کرده‌اند، دلالت ندارد، بلکه شواهد و قرائنی بر خلاف آن در آیه وجود دارد و آنچه از روایات در این زمینه، چه از شیعه و چه از اهل تسنن، نقل شده و به تفصیل و شرح جزئیات داستان پرداخته است و با آیات قرآن و روایات قطعی دیگر موافقت ندارند، شایستگی اعتماد و استناد را ندارند.

در مورد گزارش‌های مفسران شیعه نیز می‌توان گفت: از آنجاکه برخی از گزارش‌های تفسیری نقل شده در تفاسیر شیعه از جمله روایات منتقله‌ای است که از مصادر روایی عامه به جرگه احادیث ایشان وارد شده است. سبب شده تا این گونه روایات از نقل یکسانی برخوردار نباشد، اما بیشتر مفسران این طایفه تنها آن دسته از روایات را مورد پذیرش قرار داده‌اند که با عصمت انبیاء و عدم جواز اجتهاد بر آنان، منافات نداشته باشد، از این رو بیشتر تلاش مفسران شیعه متوجه این مسئله بوده است که، ضمن ارائه تفسیر صحیح از این آیات، اشکالات تفسیر مفسران اهل سنت را درباره اختلاف حکم داود و سلیمان ﷺ و اجتهادی بودن حکمشان را روشن سازند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عبدالباری عطیه، ج ۹، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ریاض، مکتبه نزار مصطفی

الباز.

- ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، ۱۴۰۹ ق، المصنف، ج ۷، بیروت، دار الفکر.
- ابن حجر، شهاب الدین، بی تا، فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۱۳، بیروت، دار الفکر.
- ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید، بی تا، المحلی، ج ۸، بیروت، دار الفکر.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، قم، بیدار.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، التحرير و التنویر، ج ۱۷، بی جا، بی نا.
- ابن عجبیه، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ ق، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، قاهره، حسن عباس زکی.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر، بی تا، احکام القرآن، ج ۳، بی جا، بی نا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، ۱۴۱۵ ق، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، ج ۲۲، بیروت، دار الفکر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- اسفرائینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، ۱۳۷۵، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، ج ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، ج ۷، بیروت، دار الفکر.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران، بنیاد بعثت.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ ق، الجامع الصحیح، ج ۸، بی جا، دار الفکر.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۰ ق، المحاسن، ج ۱، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، بی تا، السنن الکبری، ج ۱۰، بی جا، دار الفکر.
- ثعلبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ ق، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جصاص، احمد بن علی، ۱۴۰۵ ق، احکام القرآن، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حاکم نیشابوری، ابو عبد الله، بی تا، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، بیروت، دار المعرفه.
- حجازی، محمد محمود، ۱۴۱۳ ق، التفسیر الواضح، ج ۲، بیروت، دار الجیل الجدید، چ دهم.

- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، قم، اسماعیلیان، چ چهارم.
- خطیب، عبدالکریم، بی تا، التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۹، بی جا، بی نا.
- دروزه، محمدعزت، ۱۳۸۳ ق، التفسیر الحدیث، ج ۵، قاهره، دار إحياء الكتب العربیه.
- درویش، محیی الدین، ۱۴۱۵ ق، اعراب القرآن و بیانه، ج ۶، دمشق، دار الارشاد، چ چهارم.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، ج ۲۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی، ۱۴۱۸ ق، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱۷، دمشق، دار الفكر المعاصر.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۲، بیروت، دار الكتاب العربی، چ سوم.
- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بی تا، بحر العلوم، ج ۲، بی جا، بی نا.
- سیوطی، جلال الدین و جلال الدین محلی، ۱۴۰۴ ق، الدر المثنوی فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- _____، ۱۴۱۶ ق، تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسه النور.
- شافعی، محمد بن ادريس، ۱۴۰۳ ق، الأم، ج ۷، بی جا، دار الفکر.
- _____، بی تا، احکام القرآن (شافعی)، ج ۲، بی جا، بی نا.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۱۳۷۳، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، تهران، دفتر نشر.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، ج ۷، تهران، ناصرخسرو.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، بیروت، دار المعرفه.
- طنطاوی، سیدمحمد، بی تا، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۹، بی جا، بی نا.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- عبدالرزاق، ابویکر بن همام الصنعانی، ۱۴۱۰ ق، تفسیر القرآن، ج ۳، ریاض، مکتبه الرشد.
- _____، بی تا، المصنف، ج ۱۰، بی جا، بی نا.

بررسی تفسیر آیات قضاوت حضرت داود و سلیمان علیهم السلام از دیدگاه مفسران فریقین □ ۹۷

- عسکری، سید مرتضی، ۱۳۸۶، *معالم المدرستین*، ترجمه محمدجواد کرمی، ج ۳، تهران، مرکز فرهنگی منیر.
- غزالی، ابوحامد محمد بن محمد بن محمد، ۱۴۱۷ ق، *المستصفی*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ۱۴۱۵ ق، *الصفائی فی تفسیر کلام الله الوافی*، تحقیق حسین اعلمی، ج ۳، تهران، صدر.
- قاسمی، محمد جمال الدین، ۱۴۱۸ ق، *محاسن التاویل*، تحقیق محمد باسل عیون السود، ج ۷، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱۱، تهران، ناصر خسرو.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، ج ۲، قم، دار الکتب.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، ج ۶، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۵، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، *تفسیر المراغی*، ج ۱۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- مزنی، جمال الدین ابوالحجاج یوسف، ۱۴۰۵ ق، *تهذیب الکنز فی اسماء الرجال*، تحقیق بشار عواد معروف، ج ۳، بیروت، مؤسسه الرساله، چ دوم.
- ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، ۱۳۸۲ ق، *بیان المعانی*، ج ۴، دمشق، مطبعه الترقی.
- مؤدب، سیدرضا و کامران اویسی، ۱۳۹۵، «تحلیل روایات منتقله در مجمع البیان»، *مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث*، ش ۶، ص ۸۹-۱۱۶، قم، جامعه المصطفی علیهم السلام العالمیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی